

چالش پکن-واشنگتن در عصر بایدن

احسان ابطی رابطه ایالات متحده و چین، بی‌تردید یکی از پیچیده‌ترین و مهم‌ترین چالش‌های سیاست خارجی واشنگتن برای نسل آینده آمریکایی‌هاست. چین بیشترین حجم مبادلات تجاری در جهان را در اختیار دارد.

دومین اقتصاد بزرگ جهان است و چهار برابر ایالات متحده جمعیت دارد. بر اساس پیش‌بینی موسسه بروکینگز، تولید ناخالص داخلی این کشور بین سال‌های ۲۰۳۵ تا ۲۰۴۰ از آمریکا پیشی خواهد گرفت. اقتصاد چین در ظاهر یک اقتصاد رقابتی و باز است و همین موضوع فرصت سرمایه‌گذاری فراوانی در اختیار شرکت‌های آمریکایی، اروپایی و آسیایی قرار داده است. این در شرایطی است که چین یک بخش دولتی بزرگ نیز دارد و مداخلات گسترده‌ای در این بخش انجام می‌دهد و یارانه‌های عظیمی در اختیار این شرکت‌ها قرار می‌دهد.

چین در کنار پیشرفت‌های عظیم اقتصادی، از بعد نظامی نیز، به سرعت در حال پیشرفت است. اگرچه آمریکا همچنان قدرت اول نظامی در جهان به شمار می‌رود، اما چین آشکارا در رتبه بعدی است و تمرکز خود را به‌طور روزافزون بر توانایی پاسخ‌دهی به تهدیدات احتمالی آمریکا قرار داده‌است.

رشد روزافزون توانایی‌های نظامی چین از نگاه آمریکایی‌ها می‌تواند چالشی برای متحدان واشنگتن در آسیا از جمله ژاپن، تایوان، فیلیپین، مالزی، ویتنام و حتی هند به شمار رود.

اقدامات ضدحقوق بشری پکن از جمله سرکوب معترضان هنگ‌کنگ نیز به مذاق کاخ سفید خوش نمی‌آید.

در نهایت و با توجه به حجم جمعیت این کشور و تولید ناخالص داخلی آن، چین بی‌تردید در قلب تلاش‌های چندجانبه جهانی برای مقابله با تغییرات اقلیمی، بیماری‌های پاندمیک و همچنین توسعه اقتصادی قرار دارد. این کشور بزرگ‌ترین تولیدکننده کربن و سوخت‌های فسیلی در جهان است. ویروس کووید-۱۹ همانند سارس از این کشور شیوع پیدا کرده و بی‌تردید مقابله با پاندمی‌های آینده نیازمند همکاری نزدیک و تنگاتنگ جامعه جهانی با پکن است. این کشور همچنین بزرگ‌ترین اعطاکنده اعتبار به کشورهای در حال توسعه است. به‌دنبال رکود ناشی از شیوع کووید-۱۹، بسیاری از کشورهای فقیر در ارائه خدمات مالی دچار مشکل شدند. تلاش‌های چندجانبه برای حمایت از کشورهای فقیر نیز، نیازمند همکاری معنادار و جدی پکن است.

از نگاه آمریکایی‌ها، چین هم رقیب، هم شریک و هم یک کشور چالش‌برانگیز به شمار می‌رود.

اما پرسش اساسی و کلیدی این است که نحوه مقابله آمریکا با چین و تاکتیک واشنگتن برای مهار پکن چیست؟

از نگاه واقع‌گرایان ساختاری یا نئوکلاسیک‌های تهاجمی مانند جان مرشایمر، هدف نهایی قدرت‌های بزرگ، کسب هژمونی است؛ زیرا تنها هژمونی است که ضامن بقاست. بنیان‌گذاران ایالات متحده و جانشینان آنها به خوبی این منطق را درک و تلاش کردند تا قدرت مسلط نیمکره غربی باشند و در نهایت در سال ۱۸۹۸ به این هدف خود دست یافتند. دولت‌های هژمون هدف دیگری را نیز دنبال می‌کنند؛ جلوگیری از تبدیل شدن کشورهای دیگر به قدرت‌های برتر در دیگر نقاط جهان. نئورالیست‌های تهاجمی بر این باورند که چین تلاش خواهد کرد قدرت خود را تا جایی افزایش دهد که از ناحیه آمریکا و روسیه احساس خطر نکند. اما واکنش ایالات متحده در این میان بسیار حائز اهمیت است. تجربه تاریخی نشان داده است که آمریکا یک قدرت هژمون را در هیچ منطقه‌ای از جهان تحمل نخواهد کرد. بنابراین تلاش خواهد کرد برتری خود را در خاور دور همچنان حفظ کند، یعنی دقیقاً همان رفتاری که با شوروی در زمان جنگ سرد انجام داد. موضوعی که می‌تواند از نگاه نئورالیست‌ها در نهایت به بروز جنگ منجر شود.

اما نئورالیست‌های تدافعی مانند استفان والت، نگاه خوش‌بینانه‌تری به چین دارند و چنین استدلال می‌کنند که رقابت امنیتی حول محور چین شدید نخواهد بود و این کشور تنها تلاش می‌کند رابطه‌ای مسالمت‌آمیز با آمریکا داشته‌باشد و بنابراین ضمن تلاش برای افزایش قدرت - به میزان لازم و با هدف تضمین بقا- به دنبال تسلط بر خاور دور و به چالش کشیدن هژمونی آمریکا نخواهد رفت.

اما سوال اساسی و مهم دیگر این است که نوع برخورد دولت بایدن با چین و تاکتیک او برای مهار پکن چگونه خواهد بود؟

از مصاحبه‌ها و مواضع بایدن و تیم سیاست خارجی او، به نظر می‌رسد ساکنان جدید کاخ سفید راه دیگری را برای مهار پکن انتخاب کرده‌اند، راهی که بیشتر به نظرات نئولیبرال‌هایی همچون جوزف نای، نظریه‌پرداز مشهور «قدرت نرم» که بر همگرایی، چندجانبه‌گرایی، اهمیت نهادهای بین‌المللی و هنجارها و ارزش‌های غربی تاکید دارند، استوار است.

هم بایدن و هم وزیر خارجه‌اش، تونی بلینکن در بیان مواضع متعدد خود تاکید کرده‌اند، چین، چالش‌های مهمی را برای هژمونی آمریکا در منطقه آسیا-پاسفیک ایجاد کرده‌است. آنها معتقدند در دوران ریاست‌جمهوری ترامپ و در شرایطی که چین تلاش بی‌وقفه‌ای برای ایجاد اتحاد با کشورهای مختلف انجام می‌داد، ترامپ روزبه‌روز از متحدانش فاصله گرفت.

چین در چهار سال دوره ریاست‌جمهوری ترامپ، رهبری خود بر نهادهای بین‌المللی را با هزینه آمریکا تثبیت کرد. خروج آمریکا یا دست‌کم بی‌اعتنایی دولت ترامپ به نهادهای بین‌المللی، این مسیر را برای چینی‌ها هموارتر کرد.

به اعتقاد ساکنان جدید کاخ سفید، بی‌اعتنایی دولت ترامپ به ارزش‌های آمریکایی از جمله دموکراسی، چندجانبه‌گرایی، نهادهای بین‌المللی و حقوق بشر، چین را در موقعیت بهتری برای قدرت گرفتن قرار داد. تضعیف دموکراسی در درون آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری ترامپ نیز فرصتی طلایی برای قدرت گرفتن چین بود.

با این تفاسیر، دولت جدید آمریکا تلاش دارد با تکیه بر قدرت نرم و هنجارهای آمریکایی از جمله تاکید بر دموکراسی، حقوق بشر و ایجاد ائتلاف با دموکراسی‌ها، پکن را مهار کند.

مهم‌ترین برنامه واشنگتن برای مهار پکن، تقویت اتحاد با کشورهای اروپایی و دموکراسی‌های جهان است؛ مسیری که ترامپ دقیقاً بر خلاف آن حرکت کرد.

تونی بلینکن، وزیر خارجه جدید آمریکا چند ماه پیش از پیروزی بایدن در مصاحبه‌ای با موسسه هادسون در همین‌باره گفته بود: «ایالات‌متحده به تنهایی ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را در اختیار دارد و این میزان با همکاری شرکای سنتی واشنگتن می‌تواند بین ۵۰ تا ۶۰ درصد افزایش یابد».

این موضوع، ضربه‌ای سنگین به چین وارد خواهد کرد و پکن دیگر قادر نخواهد بود قواعد تجاری خود را به جهان دیکته کند و از سوی دیگر نادیده گرفتن تجارت با بیش از نیمی از اقتصادهای جهان ضربه‌ای محکم به اقتصاد چین وارد خواهد کرد و پکن حاضر به از دست دادن این حجم از تجارت جهانی نیست.

به عبارت دیگر ایالات‌متحده بر خلاف دوره ترامپ قصد دارد با ائتلاف‌سازی با شرکای سنتی‌اش چین را مهار کند.

تاکید بر ارزش‌های آمریکایی و محور قرار دادن آن در مرکز سیاست خارجی ایالات‌متحده از دیگر برنامه‌های دستگاه دیپلماسی بایدن در برابر چین است.

نتیجه آنکه رئیس‌جمهور جدید آمریکا قصد دارد با تقویت موضع خود در برابر چین و برقراری موازنه‌ای که در طول دوران ترامپ به نفع پکن تغییر کرده بود، در زمینه‌های مشترک به همکاری با چین ادامه دهد. تیم سیاست‌خارجی آمریکا بر این باور است که از موضع قدرت می‌توان در زمینه موضوعاتی همچون مسائل اقلیمی، بهداشت جهانی، پاندمی و گسترش سلاح‌های مرگبار در جهان همکاری و رابطه‌ای مسالمت‌آمیز با پکن برقرار کرد.